سؤال و جواب بحث وجود رابط

سؤال: در وجود رابط می‌خواهند چه را ثابت کنند؟

جواب: می‌خواهند وجود رابط را ثابت کنند.

سؤال: در عالم وجود رابط کیست، یعنی رابط بین خدا و ...؟

جواب: نه، رابط به معنای واسطه رابط بین نسبت ارتباطی الآن شما دارید یك رنگ قرمز، در اینجا یك کتابی هم دارید، این رنگ عرض است، کیف است، عارض می‌شود بر این موضوع، عرض بدون موضوع نمی‌شود و وجود موضوع بر وجود عرض به تقدم اولی تقدم دارد. بناءً علیهذا منظور این است که عرض که می‌خواهد بر موضوع عارض بشود، یك وجودی در اینجا هست که بین عرض و بین موضوع که کتاب باشد ربط می‌دهد. به این می‌گویند وجود رابط. چون ما خودمان می‌توانیم یك معنای عرض فی نفسه را تصور کنیم. قرمزی احتیاج به موضوع ندارد.

در عالم ذهن، هر چیز را که بتوانید مستقلًا در ذهن تصور کنید، به آن وجود فی نفسه می‌گویند. و هر چه را که نتوانید فی نفسه تصور کنید، بلکه برای تصور او تصور غیری لازم است وجود فی غیره می‌گویند.

بنابراین آیا شما قرمزی را بدون شئ دیگری می‌توانید تصور کنید؟ بله می‌توانیم. ما در ذهن مان قرمزی تصور می‌کنیم سبزی تصور می‌کنیم، کمّ تصور می‌کنیم، خط تصور می‌کنیم و اشکال تصور می‌کنیم، این اشکال هیچ گونه موضوع ندارند و موضوع آنها فقط ذهن است.

دلیلش این است که اگر شما نتوانید قرمزی تصور کنید، پس چرا وقتی یک شیء قرمز را می‌بینید می‌گویید این قرمز است؟ بخاطر اینکه این رنگ را بر آن رنگی که در ذهن شما هست منطبق می‌کنید و حکم می‌کنید: «هذا الونٌ احمر» اما اگر در ذهن شما قرمزی و لونی بدون موضوع نباشد، و هر لونی که باشد مستند به موضوع خودش باشد و قابل تسرّی به موضوع دیگر نباشد، در اینصورت دیگر شما نمی‌توانید قیاس کنید. چون هر رنگی با خصوصیت

خودش آمده است. مثلا فرض کنید که زیدی که پسر عمرو است؛ زید بن عمرو، این زید با انتساب به پسر عمرویت و بنوّت با عمرویت در ارتباط است و شما نمی‌توانید این زید را به شخص دیگر تسرّی بدهید. اگر بگویید این مثل آن است، یک زیدی را پیدا کنید، یک خالدی را پیدا کنید و بگویید این خالد مثل زید است. در حالتی که خالد، ابن عمرو نیست. خالد هیچ وقت ابن عمرو نخواهد بود بلکه خالد، ابن بکر است. اگر شما بخواهید بگویید که این خالد مثل زید است باید وجه اشتراک زید را داشته باشید که ابن عمرو باشد. از نقطه نظر خصوصیت ملحوظه در زید نمی‌توانید شخص دیگری را به او تشبیه کنید. البته می‌توانید بگویید که خالد مثل زید است در لون بشره، خالد مثل زید است در علم، خالد مثل زید است در فلان. بنابراین شما یک وجه اشتراکی در این جا اخذ کردید که قابل تسرّی است. آن جنبه کلی می‌شود. ولی لون و امثال ذلک عوارضی هستند که وجود فی نفسه دارند یعنی ذهن برای آنها یک وجود مستقل از موضوع تصور می‌کند.

الآن ما یک موقع چشم خود را ببندیم قرمزی را در ذهن‌مان تصور می‌کنیم لون سبز را در ذهن مان تصور می‌کنیم، خط را در ذهنمان تصور می‌کنیم، شما چشمتان را ببندید، یک خط یک متری در ذهن ما نقش بست. آیا آن خط در ضمن یک موضوع برای شما آمده؟ آیا در ضمن در و چوب و امثال ذلک آمده است؟ پس اعراض وجود فی نفسه هستند، این از یک طرف.

از طرف دیگرخود این کتاب یک موضوع است و آنهم طبعاً و بطریق اولی وجود فی نفسه دارد. پس ما دو موجود فی نفسه داریم اما در عالم خارج که نگاه می‌کنیم می‌بینیم این لون و این رنگ قرمز تحقق لنفسه ندارد یعنی تحقق بنفسه ندارد بلکه باید فی غیره تحقق پیدا کند. یعنی وجود فی نفسه دارد ولی وجود فی نفسه آن، در غیر است. یعنی بدون موضوع تحقّق پیدا نمی‌کند. ولی ما می‌بینیم این موضوع، بدون آن هم تحقّق پیدا می‌کند. کتاب هست و قرمزی نیست، کتاب هست و سبزی نیست، کتاب هست و رنگ سیاه نیست. پس رنگ و لون محتاج به موضوع است. البته فعلیت این موضوع،

فعلیاً به لونٌ مّا است، امّا خصوص لونیت، احتیاج به موضوع دارد.

سؤال: همان طوری که جوهر به یك عرضٌ مّائی احتیاج دارد، اعراض هم به یك موضوعٌ مّاء احتیاج ندارد؟

جواب: در این مسأله ما شکی نداریم، صحبت در این است که کدام یك از این دو تا بردیگری تقدم طبعی دارند؟. آیا باید موضوعی باشد تا اینکه لونی بتواند بر او حمل بشود، یا اینکه لونی باید باشد تا موضوعی بتواند تحقق پیدا بکند؟ این دو مسأله است.

وجود رابطی که آقایان می‌فرمایند کارش این است که این لونی که احمر است و این کتابی که موضوع و جسم است ارتباط برقرار می‌کند لذا می‌گوئیم «هذا الکتاب احمر، هذا الرّجل عالم، هذا الرجل کاتب» به عنوان مثال: «کاتب» جنبه صفتیت و جنبه عرضیتی که در اینجا به عنوان محمول در قضایای هلیت مرکبه برای موضوع ثابت شده در اینجا یک واسطه در عروض می‌خواهد، این واسطه را اسمش را وجود رابط گذاشتند. که آن واسطه نه

خود نفس کتاب است، چون ما کتاب را تصور می‌کنیم و نه لون است، چون بدون تصور کتاب لون را تصوّر می‌کنیم پس آن واسطه باید چیز دیگری باشد که آمده است بین کتاب و لون در عالم خارج ارتباط برقرار کرده است.

یک آقایی اینجا نشسته است و می‌خواهد این خانم را در عقد نکاحش در آورد، این خانم هم اینجا نشسته و از خدایش است که این آقا به عقد نکاح او را در بیاورد حال یا بلا واسطه اقدام می‌کنند این یک مسأله است. یک وقت یک واسطه می‌آورند. واسطه چیست؟ یک روحانی را می‌آورند که این روحانی واسطه می‌شود بین این دو ارتباط. پس ببینید ما وجود رابط داریم. وجود ما در عالم تشریع، می‌شود وجود رابط، که بین دو حرام را این وجود رابط حلال می‌کند. این خیلی مهم است. دو نفر حرام که هر دو به همدیگر حرامند این دو نفر با همدیگر حلال می‌شوند. این خیلی عجیب است. ببینید! مائیم که حرامها را حلال می‌کنیم، حلال را حرام می‌کنیم. یک صیغه طلاق می‌خوانیم حلال، حرام می‌شود؛ عقد می‌خوانیم حرام، حلال می‌شود.

سؤال: رابط بین رنگ و کتاب هیچ تعینی ندارد؟ آن وجود چیست؟ وجود رابط تعین دارد؟

جواب: نمی‌دانم این حرفها را از کجا آوردند، گفتند که وجود فی نفسه لون را احساس می‌کنیم، وجود فی نفسه موضوع را احساس می‌کنیم، اما یك وجود بسیار ضعیف و نحیف و لاغری که فقط یك استخوان و یك پوست به او هست، اسم او را می‌گذاریم وجود رابط، که بین این موضوع و بین این محمول فقط جنبه ربطی ایجاد می کند. این مجمل بحث است و چکیده این مسأله که انشاء اللَه ما درباره این قضیه باید یك قدری بیشتر تأمل کنیم و ببینیم آیا کلام آقایان قابل حمل و قابل توجیه هست یا نه؟

مواد ثلاث بر نسبت حکمیه در قضایا عارض می‌شوند

در قضیه عرض شد که مواد ثلاث که ضرورت و امکان و امتناع هست، اینها بر نسبت حکمیه در قضایا عارض می‌شوند. سواءٌ اینکه این نسبت حکمیه در قضایا و نسبت حکمیه بین موضوع و محمول، در

قضایای حقیقیه باشد یا در قضایای خارجیه. در قضایای حقیقیه هم ما مواد ثلاث را داریم. وقتی که می‌گوییم که مثلث دارای سه ضلع است، این ضلع بودن یا ثلاث زوایا، به چه ماده‌ای برای این مثلث حمل می‌شود و به چه نسبتی بر این حمل می‌شود؟ به نسبت ضرورت. یعنی ضرورت است که حکم می‌کند به حمل محمول برای موضوع. همان طور در قضیه خارجیه هم ما همین را مشاهده می‌کنیم. فرض کنید می‌گوییم: «زیدٌ عالمٌ» این علم برای زید به چه ماده‌ای از مواد ثلاث حمل می‌شود؟ به ماده امکان حمل می‌شود، زیدٌ عالمٌ بالامکان یا اگر این علم ضرورت داشته باشد برای یك وجودی می‌گوییم: «اللَه عالمٌ بالضروره» یا فرض کنید که «الجاهل ـ در ظرف جهل ـ عالمٌ بالامتناع» یعنی به واسطه امتناع، ما سلب ربط بین عالم و بین جاهل کردیم. چون عالم و جاهل متناقضین هستند. بناءًا علی هذا در قضایای حقیقیه و در قضایای خارجیه ما، از نقطه نظر انتساب به مواد ثلاث هیچ گونه فرقی نیست.

یعنی همان طوری که در قضیه حقیقیه یک

ذاتی یا ذاتیات شیئ را یا غیر ذاتیات شیئ را به یکی از این مواد ثلاث بر این موضوع حمل می‌کند، همین طور در قضایای خارجیه، نسبت بین موضوع و محمول ما با یکی از این مواد ثلاث تحقق پیدا می‌کند. فرض کنید می‌گوییم: «کلّ عالمٍ فی هذا البلد لهم عباءٌ و رداء» این عباءٌ و رداءٌ در قضیه خارجیه ما بالامکان است، یا اینکه اگر این مستند به علت باشد، این واجب بالغیر و بالضرورت بالغیر می‌شود. و کلّ انسانٍ فی الخارج یمکن ان یکون شاعراً ویمکن ان یکون کاتباً. این حمل کاتبیت و شاعریت بالامکان است. یا فرض کنید که در قضایای خارجی: «کل انسان آکل» هر انسانی اگر بخواهد به بقاء خودش و به حیات خودش ادامه بدهد باید غذا بخورد. در اینجا قضایای ما قضایای خارجیه است. در این جا یا حکم ضرورت می‌کنیم یا حکم امکان می‌کنیم.

اشکال بر کلام حکما

بناء علیهذا این که مورد بحث واقع می‌شود که وجود رابط عبارتست از یک امری ورای نسبت حکمیه و ورای نسبت اتحادیه که نسبت هوهویت

است، این معنا را ما نتوانستیم ادارک بکنیم که منظور آقایان از این وجود رابط در اینجا چه وجودی است. چون عرض شد همان طوری که می‌بینیم در قضایای خارجیه موضوع و محمول در قضیه ذهنی ما بازاء خارج است، یعنی حکایت از خارج می‌کند به خلاف قضیه ذهنیه، که هم موضوع ذهنی است و هم محمول ذهنی است و هم نسبت اتحادیه ذهنی است و هم نسبت حکمیه ذهنی است و هم حکم ذهنی است. تمام اینها ذهنی است و ما کاری بخارج نداریم.

سؤال: آن وقت امکان که خودش خارجی است چطور در این قضیه حقیقیه که ذهنی هست وجود دارد؟ امکان در خارج است.

جواب: دیروز عرض کردم که نیست.

سؤال: چطور این سه جهت در قضایای حقیقه هم هست؟

جواب: نه، منظور من خود نفس این سه جهت نبود منظورم مواد ثلاث بود. البته ممکن است این امکان را به بعضی از جهات قضیه برگردانیم. یعنی

فرض کنید که من باب مثال در معادلاتی که در ریاضی و امثال ذلك داریم، خودش بخواهد متبدل بشود به یك شیئ دیگر. در آنجا وجود خارجی لحاظ نیست. من باب مثال تبدل یك مربع به مثلث؛ این تبدّل خودش امکان است. یعنی اگر ذهن بیاید این مربع را به دو قسم تقسیم کند می‌تواند از این مربع دو مثلث درست کند یا فرض کنید که چند ضلعی را از نقطه نظر زاویه متبدل کنیم به زوایا دیگر.

در اینجا کاری به عالم خارج نداریم. ما کار به نفس امکانیت این تبدّل و تغیر در اینجا داریم؛ در خود این جهت که این را اسمش را امکان بگذاریم، یعنی ممکن است یعنی ذاتاً ممکن است یعنی می‌تواند این را قبول بکند، هنوز قبول نکرده.

مربع دارای چهار زاویه است اما این مربع میتواند تبدیل به دو مثلث بشود. الآن ما یک خط از یک زاویه می‌کشیم تا زاویه مقابل، این می‌شود یک مثلث. همین طور یک ذوزنقه و امثال ذلک می‌تواند تبدیل به یک مربع یا تبدیل به یک مستطیل و یک مثلث بشود. این تبدل و تغیر، تبدیل و تغیر خارجی

نیست، این تغییر و تبدّل ذهنی است. البته اگر ما امکان را جهت خارجی گرفتیم برای عروض عوارض و جهت وجود خارجی بود، این دو تا بر نمی‌دارد ولی اشکالی ندارد که خود امکان هم به قضایای حقیقیه و اشکالی که ممکن است بر این شکل بواسطه تأمّل عقلی پیدا بشود، بار بشود. از این نقطه نظر، به این حقیقت جوهریه این موضوع که ممکن است محمولات متعددی بار بشود، امکان می‌گوئیم.

سؤال: امکان وقوعی است نه امکان ذاتی.

جواب: امکان وقوعی امکان خارجی است

سؤال: در ذهن امکان وقوعی می‌شود و الّا خود جهت، ضرورت است. وقتی که یك خط آمد، قطر مربع بالضروره دو مثلث تشکیل می‌دهد.

جواب: اگر آمد درست است، ولی هنوز که نیامده، حالا که نیامده صحبت در این است که آیا در ذهن یك ذوزنقه، می‌تواند تبدیل بشود؟ یعنی تبدیل ذوزنقه به یك مربع و به یك مثلث. امکان دارد یا مستحیل است یا ضرورت؟ ضرورت ندارد، چون اگر

ضرورت داشته باشد، باید الآن متبدّل باشد. پس ممکن است، قابلیت دارد این ذوزنقه مستوی الطرفین بالنسبه به اعمال ذهنی و بالنسبه عدم اعمال ذهنی متبدل به مربع و به مثلث شود. یعنی ذهن می‌تواند او را تبدیل کند. در جوهر ذوزنقه این خوابیده است که می‌تواند متبدل بشود.

یک وقت شما ممکن است بگویید که اصلا ذوزنقه مربع بودن و مثلث بودن، بالفعل برای او وجود دارد. این همان مطلب شماست که ما اگر امکان را از این نقطه نظر بررسی کنیم، که الآن یک ذوزنقه مرکب است از یک مثلث و یک مربع، پس مثلثیت و مربعیت بالفعل برای ذوزنقه ضرورت دارد، ولی ما نمی‌بینیم وقتی که یک خط بکشیم مشخص می‌شود. ولی در واقع ما الآن این حرف را نمی‌توانیم بزنیم. الآن ما مثلثی نداریم، ما مربعی نداریم، یعنی الآن وقتی شما به ذوزنقه نگاه بکنید به دید یک مثلث و مربع به آن نگاه می‌کنید به آنچه که الآن برای شما فعلیت دارد، آن مثلث نیست، ذوزنقه است. ولی تبدّل، امکان ذاتی دارد برای او یعنی استواء طرفین

دارد. اگر ذهنی بیاید، این را انجام می‌دهد و اگر ذهنی نیاید، این به همین کیفیت خودش باقی است. این مثل ماهیت می‌ماند، اگر جعل تعلق بگیرد آن ماهیت وجود پیدا می‌کند، ولی اگر جعل تعلق نگیرد این ماهیت وجود پیدا نخواهد کرد. منتها وعاء آن خارج است وعاء وعاء ذهن است.

استاد: مواد ثلاث حتما به نسبت حکمیه می‌خورند

این جا مفرق طرق است که آنچه را که ما احساس می‌کنیم در مواد ثلاث، اوّلا مواد ثلاث حتما به نسبت حکمیه می‌خورند و نسبت حکمیه است که این جهت را تعیین می‌کند؛ یعنی ثبوت محمول برای موضوع. این ثبوت محمول برای موضوع یا بالضروره است یا بالامکان یا بالامتناع است،

اشکال بر کلام حکما

مسأله دوم اینکه، چطور شما می‌فرمایید این مواد ثلاث در قضایای هلیت مرکبه به وجود رابط می‌خورند امّا در قضایای هلیت بسیطه به نسبت حکمیه می‌خورند اینکه کوسه و ریش پهن شد. اگر این مواد ثلاث، مواد ثلاث است و ربط بین موضوع

و محمول است اگر به وجود رابط شما می‌زنید باید در هلیت بسیطه هم رابط قائل بشوید اگر شما به نسبت حکمیه می‌زنید، آن را که غیر از وجود رابط می‌دانید. پس در این جا قضیه چی شد؟ این مواد ثلاث در اینجا چه کار کرد؟ خلاصه نفهمیدیم این مواد ثلاث سر کدام موضوعی آمد و عارض بر کدام موضوع شد؟ موضوع مواد ثلاث نسبت حکمیه بین محمول و بین موضوع است یا مواد ثلاث وجود رابط خارجی بین موضوع و محمول است؟ به ذهن اصلًا کاری ندارد

اشکالی که در این قضیه وارد می‌شود این است که این مواد ثلاث اگر به وجود رابط می‌خورند این قضایا که فرق نمی‌کند. در قضایای هلیه مرکبه شما می‌گویید وجود رابط و در قضایای هلیه بسیطه می‌گویید نسبت حکمیه. اشکال دیگر که در اینجا هست این است که موادّ ثلاث، جزء معقولات ثانیه است و معقولات ثانیه ظرف تحققش و تقررش ذهن است. اگر شما وجود رابط را خارج می‌گیرید، دیگر مواد ثلاث را نمی‌توانید به او حمل کنید. مواد ثلاث

جزء معقولات ثانیه است و ظرف آنها ذهن است. پس قطعاً باید نسبتی که موضوع واقع بشود برای مواد ثلاث، خود آن نسبت هم ذهنیه باشد، این اشکال ندارد. در قضایای خارجیه، حکایت از خارج می‌کند و ما به ازاء خارجه، در قضایای حقیقیه، ما به ازاء، خود نفس وجود ذهنی است و کاری به امر خارج ندارد.

دو اشکال بر این نظریه وارد است که ...

پس این دو اشکال بر این نظریه وارد است که اولا مواد ثلاث جزء معقولات ثانیه است و نمی‌تواند ظرف تحقق آنها ظرف خارج باشد، مسأله دوم اینکه چطور شد؟ ما نفهمیدیم موضوع مواد ثلاث چیست؟ اگر موضوع مواد ثلاث، وجود رابط در خارج است، پس باید در هلیت بسیطه هم قائل به وجود رابط بشویم. اگر مواد ثلاث موضوعش نسبت حکمیه است این نسبت حکمیه هم در قضایای مرکبه هست، هم در قضایای بسیطه؟ این اشکالی که به مطلب وارد می‌شود.

حقیقت مسأله و حقیقت بحث

اما حقیقت مسأله و حقیقت بحث چیست؟

یعنی در واقع ما داریم در اینجا یک پله زودتر می‌رویم به قلّه. می‌خواهیم روضه را اول بخوانیم بعداً شروع کنیم به موعظه و نصیحت کردن و آن اینکه تمام این مسائل نشأت گرفته از مسأله جعل است. باید ببینیم جعل در اینجا چه کار انجام داده است؟ اگر ما وجود رابط را فقط یک وجود ذهنی بین محمول و بین موضوع می‌دانیم، در اینجا مشکل نداریم. ذهن دارای وجودات متعددی است، یک وجود وجود موضوع است یک وجود، وجود محمول است، یک وجود، وجود هوهویت و نسبت اتحادیه است. یک وجود، وجود نسبت حکمیه است که در اینجا حکم برقرار است، یک وجود هم در اینجا حکم است، یا عدم الحکم است. عدم الحکم که وجود نیست عدم الحکم است، اینها مسائل ذهنیه است و خیلی قابل توجه نیست.

سؤال: ذهنی هم باشد وجود رابط در ذهن هم نداریم

جواب: عرض کردم که ما غیر از نسبت حکمیه چیز دیگری را نمی‌بینیم. حالا شما اسم نسبت حکمیه

را اصطلاحاً وجود رابط می‌گذارید اشکال ندارد، ولی ما غیر از نسبت حکمیه چیز دیگری را در اینجا نمی‌بینیم. اما آمدیم سراغ خارج، ببینیم در عالم خارج چیست؟

همانطوری که عرض شد در خارج ما یک موضوعی را و یک عرضی را می‌بینیم، که عارض بر این موضوع شده و عقل می‌تواند بین این دو تفکیک قائل بشود، یعنی هم رنگ را ببیند هم کتاب را. دلیلش این است که یک وقت اولین چیزی را که چشم انسان به آن برخورد می‌کند الوان است. یک دفعه چشم باز می‌کند می‌بیند یک چیز قرمز اول قرمزی را می‌بیند بعد می‌رود جلوتر دست می‌زند لمس می‌کند می‌بیند که این کتاب است، بعد کتاب را باز می‌کند می‌بیند خطهایش عربی است، بعد یک مقداری مطالعه می‌کند، اگر چیزی فهمید از آن می‌فهمد که مثلًا فلسفه است اگر هم نفهمید می‌گوید که اینها خیلی مطالب، مطالب بالاست. اینها یک چیزهایی است که ما از آن سر در نمی‌آوریم

پس در وهله اول لون به نظر می‌آید، بعد

موضوع این لون که کتاب است به نظر می‌آید، یعنی همان جنبه قرطاسیت آن و جنبه این ماده‌ای که این لون بر او عارض است. سؤال ما این است که در عالم خارج وجود به چه تعینی در آمده به عبارت دیگر جعل به چه تعلق گرفته است؟ این را می‌دانیم یک جعلی تعلق گرفته به خود کتاب. خود کتاب موضوع است حالا سواءٌ این که لون کتاب اسود باشد یا احمر باشد. جعل جاعل، به اضافه اشراقیه نه به اضافه اضافیه تعلق گرفته است به موضوع. این را قبول داریم، دوم جعل جاعل تعلق گرفته است به لون این موضوع. یعنی خداوند تبارک و تعالی یکی کتاب را خلق کرده است دوم لون کتاب را خلق فرموده است. اول خدا یک جعلی کرده موضوع را. دوم جعل کرده لون را و سوم جعل کرده وجود رابط را که نسبت بین لون و بین کتاب است. اگر ما همه اینها را یکی بدانیم می‌گوییم هم موضوع و هم لون به جعل واحد جعل شده، که البته در اینجا این حرف را نمی‌زنیم. آن جعل، جعل بسیط است. این جعل عرض برای موضوع مرکب است. جعل نفس الوجود در اینجا

جعل بسیط است. و جعل عرض برای آن، مرکب است. حالا آیا این طور است که یک جعل تعلق می‌گیرد به کتاب و نفس الکتاب را یصبح موجوداً. یک جعل تعلق می‌گیرد به لون، نفس اللون را یصبح موجوداً. و یک جعل هم تعلق می‌گیرد به ارتباط و حمل عرض بر این موضوع به او می‌گویند جعل مرکب؟ یعنی جعلی که واسطه بین این عرض و بین این موضوع است. در مورد اعراض، جعل واحد است. یعنی به نفس جعل عرض جعل رابطه هم هست. یعنی این عرض را که جعل می‌کند، این جعل در این کتاب تحقق پیدا می‌کند نه اینکه یک جعلی بکنند بعد یک جعل دیگر مخفیانه و خیلی پنهانی و ضعیف و نحیف در این وسط باشد. این را ما نمی‌توانیم اثبات بکنیم و راهی برای اثبات این مسأله نیست. الّا این که قائل به تعدد جعل بشویم که این تعدد جعل خودش محلّ برای تأمل است. بنابراین این را ما فعلّا به عنوان در بسته و سربسته در اینجا عرض کردیم تا اینکه به مطالب دیگر این بحث برسیم و بیشتر از این راجع به این بحث شرح و گسترش ندهیم، چون بعداً مفصل این بحث می‌آید

و شرح خود نفس جعل را، و فرق بین جعل و مجعول را، و فرق بین مقوله و اضافه اشراقیه را، این را در آنجا باید عرض بکنیم.